

## شهودگرایی اجتماعی؛ روان‌شناسی استدلال اخلاقی از منظر جانانان هید

salehgh313@gmail.com

صالح قربانیان / دانشجوی دکتری اخلاق اسلامی دانشگاه معارف قم

دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۲۳ - پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۱۵

### چکیده

استدلال‌های اخلاقی، از دیرباز نقش مهمی در اخلاق ایفاء می‌کردند. به همین دلیل، همه نظریات اخلاقی، به نوعی درگیر با این موضوع بودند. با ورود فلسفه‌های مضاف به عرصه علم اخلاق، یکی از علم‌هایی که به غنی‌تر شدن این علم کمک کرد، روان‌شناسی اخلاق بود. روان‌شناسی اخلاق، مسائل مهم اخلاق، از جمله مفهوم استدلال اخلاقی و جایگاه آن را در قضاوت‌های اخلاقی توسعه بخشید. این علم، با کمک مطالعات ژنتیکی و در نهایت، در سال‌های اخیر با مطالعات عصب‌شناسی، استدلال اخلاقی را توسعه داد. مدل شهودگرایی اجتماعی جانانان هید، از نتایج تحقیقات عصب‌شناسی قرن بیستم و دارای پس‌زمینه‌های قوی فرهنگی است که تفاوت‌هایی با مدل کاری پیائزه و کلبرگ دارد. این مقاله، با رویکرد تحلیلی و نظری در پی تبیین و تحلیل این نظریه و ارائه پیشنهادهایی برای چگونگی نقد این دیدگاه می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: استدلال اخلاقی، شهود، شهودگرایی اجتماعی، قضاوت اخلاقی، جانانان هید.

پرتال جامع علوم انسانی

قضاوت‌های اخلاقی ما چگونه شکل می‌گیرند؟ انسان‌ها از نظر اخلاقی، چگونه و بر اساس چه مکانسیم و روشی، در مورد خوبی و بدی چیزی، حکم صادر می‌کنند؟ نقش احساسات و شهودها، در قضاوت‌های اخلاقی کجاست؟ نقش عقل و استدلال‌گری، در شکل‌گیری قضاوت‌های اخلاقی چیست؟ یکی از جدیدترین تبیین‌ها از چگونگی و ماهیت قضاوت‌های اخلاقی، نظریه «شهودگرایی اجتماعی» است. شهودگرایی اجتماعی، از نتایج مطالعات در عرصه روان‌شناسی اخلاق به حساب می‌آید. می‌توان گفت: نقطه شروع روان‌شناسی اخلاقی، از اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی است که مربوط به دوران افزایش نفوذ طبیعت‌گرایی فلسفی، علوم شناختی، به ویژه معرفت‌شناسی و فلسفه ذهن می‌باشد. این فضای حاکم بر آن دوران، فضای مناسبی برای مطالعه بین‌رشته‌ای در اخلاق بین فلسفه و روان‌شناسی را به وجود آورد. این پیشرفت رو به جلو ادامه داشت تا اینکه در قرن ۲۱، این رشته به اوج شکوفایی خود از لحاظ یافته‌های تجربی و نظری نائل آمد (جان و همکاران، ۲۰۱۰، ص ۱).

زمانی مطالعات فلسفی در حوزه فر اخلاق موجب نادیده انگاشتن مطالعات روان‌شناسی، در حوزه قضاوت‌های اخلاقی می‌شد. اما بالاخره توسعه نظریات روان‌شناسی در حوزه درک ماهیت احکام اخلاقی، جایگاه خود را به دست آورد. روان‌شناسی اخلاق، به بررسی انتخاب‌های ما به عنوان یک پدیدهٔ هنجاری می‌پردازد. بنابراین، موضوع روان‌شناسی اخلاق، در مورد خوب و بدهایی است که قضاوت‌های اخلاقی ما را شکل می‌دهند. وقتی که می‌پرسیم: آیا قضاوت‌ها و احکام اخلاقی، که ما صادر می‌کنیم، دارای اجزای عاطفی است؟ این سؤال، اساساً یک سؤال تجربی است؛ چون منظور از چنین سؤالی برای روشن شدن این است که زمانی که کلماتی مثل خوب و بد را در مورد چیزی به کار می‌بریم، دقیقاً چه فعل و انفعالاتی در ما رخ می‌دهد.

برای پاسخ به این سؤال، دو راه وجود دارد: یکی، از طریق حدس و گمان و با استفاده از برداشت‌های درونی خودمان، این فعل و انفعالات را توجیه کنیم، و یا اینکه از طریق کنترل روانی، آزمایش‌های عصبی و همچنین، آزمایش‌های روانی - اجتماعی به حل مسئله اقدام کنیم (آنتی‌کتوپینن، ۲۰۰۸، ص ۱۲). روان‌شناسان، ارزیابی‌ها و استنباط‌های اخلاقی را سال‌های متمادی مطالعه کردند تا بتوانند یک تئوری جامعی، که قادر به تبیین این فرایندها باشد، به دست آورند. به عنوان نمونه، روان‌شناسانی همچون بلر، گرین، نیستروم، دارلی، و کوهن، هایلد، هاووزر، کولبرگ و پیازه، تحقیقات زیادی را انجام و در تکامل تجربی و نظری این علم نقش بسزایی داشته‌اند (جان و همکاران، ۲۰۱۰، ص ۴۷).

روان‌شناسان، نظریه‌های مختلفی در مورد استدلال اخلاقی بر اساس «شناخت‌شناسی ژنتیک» پیازه مطرح کرده‌اند. در واقع، پیازه به همراه دورکیم پیرامون این سؤال تحقیق می‌کردند که چگونه بچه‌ها در طی دوران رشد خود به قوانین احترام می‌گذارند. پیازه و دورکیم و فروید در این نظر هم عقیده بودند که بچه‌ها در طی دوران رشد خود و در تعامل با بزرگترها و هم‌سالانشان، با مزایای انصاف و عدالت آشنا می‌شوند. بدین ترتیب، یک نوع بلوغ به فواید قوانین پیدا می‌کنند (هید، ۲۰۰۸، ص ۳). در واقع، کلبرگ هم ادامه راه پیازه را رفت و آن نظریه را توسعه بیشتری بخشید و نشان داد که چگونه افراد، دست به استدلال می‌زنند. وی همچنین مراحل رشد اخلاقی را دسته‌بندی کرد.

اما روان‌شناس دیگری به نام ویل سون، ایده جدیدی را مطرح کرد. پيشنهاده ویل سون، به جای زیست‌شناسی اجتماعی، فرایندهای عصب‌شناسی بود که می‌توانست به تحلیل رفتارهای انسانی بپردازد. او پیش‌بینی کرد که علم عصب‌شناسی، حتی روزی قادر خواهد بود تا احساسات اخلاقی انسان‌ها را تبیین کند. در ادامه، تحقیقاتی که دانشمندی به نام تریل انجام داد، نباید نادیده گرفت. نتایج این تحقیقات، آن قدر تأثیرگذار بود که حتی تعریف‌هایی که پیش از این، از اخلاق مطرح بود را تغییر داد (همان، ص ۶).

سرانجام جانان‌هاید تئوری «شهود اجتماعی» را بیان کرد. وی می‌گوید: ارزیابی‌های اخلاقی از شهود فوری و احساسات، در یک فرایندی که بیشتر شبیه به یک نوع درک و فهم می‌باشد، به وجود می‌آیند، نه از استدلال اخلاقی. جانان‌هاید، نظریه «شهودگرایی اجتماعی» خود را در سال ۲۰۰۱ در قالب مقاله‌ای با عنوان «سگ عاطفی و دم عقلانی آن» منتشر کرد. این دیدگاه، ریشه در قرن هیجده و افکار هیوم دارد. هیوم در کتاب *رساله‌ای در طبیعت انسان*، می‌نویسد: «اخلاقیات احساسات را برمی‌انگیزانند و از این طریق موجب می‌شوند که عامل اخلاقی به سوی عملی خاص اقدام یا آن را ترک کند. پس این قدرت، احساساتی مثل عشق، شادی و ... است که محرک یا بازدارنده به سوی عمل است و استدلال فاقد چنین قدرتی است» (مونیکا، ۲۰۰۸، ص ۲).

هید، دیدگاهی شبیه به این دارد؛ چون استدلال‌های اخلاقی را موجب و علت احکام اخلاقی نمی‌داند، بلکه از نظر وی استدلال اخلاقی یک ساختار پسینی دارد که پس از حکم اخلاقی، که به آن رسیده‌ایم، تولید می‌شود. در اینجا تلاش می‌کنیم تا با تبیین و تحلیل و ارائه برخی نقدها برای نظریه «شهودگرایی اجتماعی»، که جزو جدیدترین نظریات در عرصه تبیین قضاوت‌های اخلاقی و استدلال اخلاقی می‌باشد، هر چند گامی کوتاه در راستای شناخت این نظریه برداریم.

## مدل شهودگرایی اجتماعی

برای درک بهتر شهودگرایی اجتماعی، به جملات زیر دقت کنید:

۱. حقایق اخلاقی وجود دارد.
  ۲. هنگامی که مردم به درک این حقایق نائل می شوند، به واسطه استدلال و تأمل نیست، بلکه این کار بیشتر پروسه‌ای شبیه به ادراک می باشد؛ یعنی فرد بدون هیچ استدلالی می فهمد که این حقایق باید درست و بدیهی باشند.
  ۳. شهودهای اخلاقی (از جمله احساسات اخلاقی)، برای اولین بار و به طور مستقیم موجب به وجود آمدن قضاوت‌های اخلاقی می شود.
  ۴. شهودهای اخلاقی، یک نوع شناخت هستند، اما شناخت استدلالی نیستند.
  ۵. قضاوت‌های اخلاقی، باید به عنوان یک فرایند فردی مورد مطالعه قرار گیرد. استدلال‌های اخلاقی، یک پس فرایندی سابقی است که برای تحت تأثیر قرار دادن شهود، یا قضاوت‌های افراد دیگر مورد استفاده قرار می گیرد.
  ۶. در نهایت، یک ادعای توصیفی: استدلال اخلاقی، به ندرت علت برای قضاوت اخلاقی می باشد؛ چون که اعمال اخلاقی با احساسات اخلاقی همزمان می باشند تا با استدلال‌های اخلاقی (هید، ۲۰۱۳، ص ۱).
- این شش مورد، به طور خلاصه و روشن بیانگر مدعای قائلان به «شهودگرایی اجتماعی» است. در مرحله اول، باید توجه کرد که نظریه شهودگرایی اجتماعی، نظریه‌ای است که در برابر عقل گرایی می باشد. تفاوت‌های عمده این دو نظریه عبارتند از:
۱. عقل گرایی یک نظریه هنجاری است، اما احساس گرایی و شهودگرایی اجتماعی، یک نظریه توصیفی است.
  ۲. بر طبق عقل گرایی استدلال اخلاقی، باید علت قضاوت اخلاقی باشد. در واقع هم این گونه است. اما بر طبق احساس گرایی و شهودگرایی اجتماعی، استدلال اخلاقی به ندرت علت برای قضاوت‌های اخلاقی است و معمولاً به عنوان یک توجیه، بعد از عمل یا برای توضیح بیشتر آن عمل، یا قضاوت اخلاقی مذکور به کار می رود.
  ۳. در دیدگاه عقل گرایانه، احساسات مربوط به علائق و امیال می باشند. از این جهت با گناه ارتباط پیدا می کنند. بنابراین، باید فعل اخلاقی بر پایه استدلال اخلاقی باشد. اما در دیدگاه احساس گراها و شهودگرایی اجتماعی، عمل اخلاقی همزمان با احساس است، تا با استدلال اخلاقی.

محور اصلی بحث‌های هیوم علیه عقل‌گرایی، متمرکز بر این نکته بود که استدلال اخلاقی، به تنهایی موجب اقدام ما به عمل اخلاقی نمی‌شود. همان‌طور که یک شخص عاقل، در برخی مواقع، کشته شدن افراد بی‌گناه را اشتباه نمی‌داند. جمله معروف هیوم که می‌گوید: «یک شخص عاقل تمام عیار اما فاقد احساس اخلاقی در انتخاب اهدافی خاص و در تلاش برای رسیدن به مقصدی خاص همواره مشکل خواهد داشت و بیشتر شبیه به یک بیمار روانی خواهد بود تا انسان اخلاقی» (هید، ۲۰۱۳، ص ۲). این تلاش‌های فیلسوفان اخلاق، راه را برای فرار روان‌شناسان، از کمند عقل‌گرایی را هموار کرد. بدین ترتیب، راه برای انجام آزمایش‌های تجربی هموار شد. سرانجام فریود اعلام کرد: قضاوت‌های مردم ناشی از انگیزه‌های ناخودآگاه و احساسات می‌باشد. بدین ترتیب، رفتارگرایان نیز وارد عرصه مطالعات اخلاقی شدند و اخلاق را از نظر ساختار اجتماعی، پاداش و مجازات مورد مطالعه قرار دادند (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۵۸).

در این هنگام که مطالعات کلبِرگ موجب غنی‌تر شدن این عرصه شد. مطالعات کلبِرگ، به نوعی ادامه کار پیائزه محسوب می‌شد که بر روی رشد شناختی انسان‌ها متمرکز بود و اینکه این رشد به صورت آگاهانه از دوران کودکی شروع و تا دوران بلوغ ادامه می‌یابد و در نتیجه، به داشتن قضاوت‌هایی اخلاقی منجر می‌شود. بنابراین، تحقیقات کلبِرگ متمرکز بر مکانسیم قضاوت اخلاقی بود. در نتیجه، استدلال منجر به رسیدن به قضاوت اخلاقی می‌شد (کلبِرگ و همکاران، ۱۹۸۳، ص ۶۹).

البته امروزه روان‌شناسان اخلاقی، از کلبِرگ تأثیر پذیرفته‌اند. اما دست مایه اصلی نظریه شهودگرایی اجتماعی از کنش متقابل اجتماعی، افراد الهام می‌گیرد و اینکه چگونه پیشرفت اخلاقی در متن اجتماع رخ می‌دهد. شهودگرایی اجتماعی، می‌پذیرد که بی‌شک مردم استدلال اخلاقی دارند، اما آنها می‌خواهند اثبات کنند که آیا شواهد نشان خواهد داد که این استدلال‌ها، علت برای قضاوت‌های اخلاقی هستند، یا در نظر گرفتن نتایج یک عمل، منجر به قضاوت‌های اخلاقی می‌شود؟

تحقیقات گروه تریل نشان می‌داد که استدلال‌های افراد علیه کارهای غیراخلاقی، بیشتر ناظر به مضرات این نوع افعال غیراخلاقی بود. برای نمونه، افرادی که تصور می‌کردند زندگی پس از تولد آغاز می‌شود، مخالفتی با سقط جنین ندا شنیدند. در حالی بعضی افراد، مخالف سقط جنین بودند؛ چون باور داشتند که زندگی پیش از تولد هم وجود دارد. بنابراین، تریل و همکارانش در تفسیر این داده‌ها، به این نتیجه رسیدند که بین قضاوت اخلاقی و نتایج یک فعل، تنها رابطه همبستگی وجود ندارد، بلکه رابطه این دو علی و معلولی است؛ چون که صرف ارتباط همبستگی بین قضاوت اخلاقی و باور پشتیبانی‌کننده

از این قضاوت، ضرورتاً منجر به این نمی‌شود که قضاوت اخلاقی، ناشی از این باور است (هید، ۲۰۰۱، ص ۴).

همین مطلب، امکان اثبات ادعای شهودگرای اجتماعی را محتمل می‌کند: یک قضاوت مخالف با سقط جنین (یعنی یک احساسی که سقط جنین را بد می‌داند) موجب می‌شود که باور داشته باشیم که زندگی از دوران حاملگی شروع می‌شود (یعنی یک نوع عطف به ما سبق عقلانی، ناشی از یک احساس بد). بنابراین، آنها شواهد دیگری را نیز یافتند که تأیید می‌کرد که قضاوت‌های اخلاقی، بیشتر ناشی از احساسی است که فرد نسبت به آن فعل خاص دارد. برای نمونه، مصداقی را مورد آزمایش قرار دادند که با وجود عدم احتمال ضرر در آنها، باز هم شرکت‌کنندگان در آزمایش، به خاطر احساس بدی که نسبت به آن فعل خاص داشتند، آن فعل را تقبیح می‌کردند. بنابراین، در تفسیر و توجیه داده‌های آزمایشی، مثل زنا با محارم و ...، تبیین مدل شهودگرایی اجتماعی مقبول‌تر از مدل عقل‌گرایی می‌باشد. اما سؤال این است که آیا مدل شهودگرایی، قادر به تبیین تمام قضاوت‌های اخلاقی است، یا نه؟

ادعای اصلی شهودگرایی اجتماعی این است که قضاوت اخلاقی، به واسطه یک شهود سریع انجام می‌پذیرد. در ادامه، اگر نیاز به استدلال اخلاقی باشد، استدلال اخلاقی صورت می‌گیرد. بنابراین، لازم است اولاً، تعریف‌های قضاوت اخلاقی، شهود اخلاقی و استدلال اخلاقی روشن شود.

فیلسوفان اخلاق دائماً در تلاش بوده‌اند تا تفاوت قضاوت‌های اخلاقی را از سایر قضاوت‌ها مشخص کنند. اما شهودگرایان، به جای اینکه به دنبال چنین خصوصیت‌هایی باشند، بیشتر دنبال روی یک رویکرد تجربی در تشخیص این دو نوع قضاوت هستند؛ یعنی با توجه به واقعیت‌های رفتاری زندگی انسان‌ها در تعاملات اجتماعی، خواهان رسیدن به یک پاسخ روشن در این مورد می‌باشند. از سوی دیگر، ارزیابی‌های اخلاقی، بسته به فرهنگ‌های مختلف متفاوت خواهد شد. بنابراین، قضاوت اخلاقی یعنی ارزیابی‌های خوب و بد، نسبت به یک فعل یا شخصیت یک فرد؛ که این ارزیابی در جهت فضائلی صورت می‌گیرد که توسط برخی فرهنگ‌ها یا خرده‌فرهنگ‌ها، واجب شمرده شده است (همان).

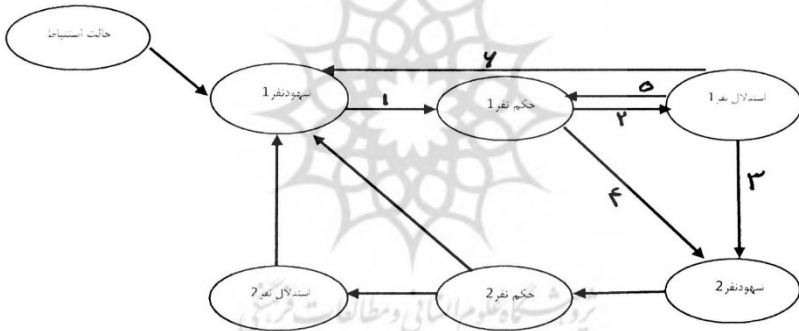
اما در مورد استدلال‌کردن باید گفت: هر استدلال‌کننده‌ای، زمانی شروع به تکمیل پروسه استدلال‌کردن می‌کند که می‌خواهد از طریق این استدلال، به یک قضاوتی و سپس، در نهایت به یک تصمیم برسد. از نکته‌های کلیدی در مورد استدلال‌های روزمره، این است که این نوع استدلال کردن، شبیه یک نوع استنتاج چند مرحله‌ای است. برخی از این مراحل، ممکن است ناخودآگاه باشد، برخی مراحل دیگر آگاهانه. بنابراین، می‌توان گفت: استدلال اخلاقی، یک نوع فعالیت آگاهانه ذهنی می‌باشد

که به نوعی، تبدیل اطلاعات به دست آمده در مورد یک فرد، برای رسیدن به یک قضاوت اخلاقی است. این فرایند آگاهانه، دارای خصوصیات عمدی بودن، زحمت داشتن، قابل کنترل بودن است که موجب می‌شود که استدلال‌کننده در جریان این فرایند، هوشیار باشد (همان، ص ۵).

مفسران شهودی بر این نکته اصرار دارند که یک قضاوت، یا یافتن یک راه‌حل به صورت ناگهانی و بدون هیچ زحمتی، در فهم و آگاهی ما رخ می‌دهد. شخص، هیچ‌گونه آگاهی از چگونگی این فرایندی ذهنی ندارد. البته باید به این نکته توجه کرد که شهود و استدلال در مقابل احساس و شناخت نمی‌باشند، بلکه شهود، استدلال و ارزیابی محاط در احساسات هستند که همگی شکل‌های مختلفی از شناخت می‌باشند (همان). تنها تفاوت مهم این است که شهود به سرعت، بدون زحمت و به صورت خودکار رخ می‌دهد، نه اینکه پروسه شهود، خارج از درک و فهم باشد. در مقابل، استدلال کردن به آرامی و بازحمت اتفاق می‌افتد. برخی از مراحل این فرایند، قابل دسترسی برای حس آگاهی است. بنابراین، شهود اخلاقی یعنی ظهور ناگهانی در جهت فهم قضاوت اخلاقی، که دارای ظرفیت‌هایی عاطفی می‌باشد و درست مثل قضاوت‌هایی زیباشناختی، هیچ آگاهی به مراحل آن وجود ندارد. برای اینکه تفاوت‌هایی یک نظام شهودی با نظام عقلی روشن گردد، برخی ویژه‌گی‌های عمومی هر دو نظام را به صورت خلاصه و روشن در ذیل بیان می‌کنیم:

۱. شهود سریع و بدون زحمت است. اما استدلال آهسته و به همراه زحمت است.
  ۲. روند شهود غیرعمدی و به صورت خودکار اجرا می‌شود. درحالی‌که روند استدلال، فرایندی عمدی و قابل کنترل می‌باشد.
  ۳. پردازش در نظام شهودی پردازشی توزیع شده و موازی است. در حالی در سیستم عقلی و استدلالی، پردازش نوبتی است.
  ۴. شهود، وجه مشترک تمام پستانداران است. درحالی‌که عقل، مختص به انسان‌های دو سال به بالا و برخی میمون‌های آموزش دیده می‌باشد (هید، ۲۰۱۳، ص ۲).
- برای اینکه مدل شهودگرایی اجتماعی، به خوبی درک شود، باید شش نوع ارتباطی را که این مدل ادعا می‌کند، به خوبی تبیین شود. برای این کار، دو نفر فرضی را در نظر بگیرید که هر یک در یک حالت استنباطی اخلاقی قرار دارند. هر یک از آنها، دارای شهود، قضاوت (حکم) و استدلال مستقل می‌باشند: (شکل پایین).
۱. اولین ارتباط، یک نوع قضاوت شهودی است که فرد شماره یک آن را از شهودش به دست آورده است (یک).

۲. ارتباط دوم، مربوط به استدلال پسینی است که فرد شماره یک با شهود خو، به منظور پشتیبانی از شهودش دارد (دو).
۳. ارتباط سوم، یک نوع استدلال اقناعی است. در این ارتباط، شما موقعیت خودتان را برای دیگران توجیه می‌کنید. همچنین شاید موجب ایجاد یک نوع شهود در دیگران شود (سه).
۴. یک نوع تشویق یا اقناع اجتماعی، ارتباطی ناشی از قضاوت اخلاقی دیگران که می‌تواند قضاوت‌های شما را تحت تأثیر قرار دهد (چهار).
۵. پنجمین رابطه بین استدلال فرد شماره یک، با قضاوت خودش است که می‌توان آن را «قضاوت منطقی» نامید. در اینجا، فرد ممکن از شهود خودش به خاطر ضعف آن روی برگرداند (پنج).
۶. آخرین ارتباط، به نام «تأملات فردی» نامیده شده است. در این قسمت، شخص می‌تواند با تأمل و تفکر فردی، شهود جدیدی را تولید کند، یا برای تضادهای که ممکن است بین شهودهای مختلف واقع شود، راه‌حلی پیدا شود (شش).



جانانان هید، برای اینکه جایگاه استدلال را در قضاوت‌های اخلاقی سست کند و در مقابل، برای اینکه بتواند نقش هر چه بیشتر احساسات و شهود را در قضاوت‌های اخلاقی نشان دهد، به دلایلی تمسک می‌کند که در این قسمت، مروری بر این دلایل خواهیم داشت.

۱. مشکل فرایند دوگانه: نظریه‌ای که در روان‌شناسی اجتماعی - شناختی مطرح است، اینکه وقتی ما در مورد چیزی قضاوت اخلاقی می‌کنیم و یا مشکلی را حل می‌کنیم، دو پردازش و فرایند همزمان صورت می‌گیرد: یکی، فرایند استدلال است که آگاهانه می‌باشد، و دیگری که ناخودآگاه و به صورت خودکار انجام می‌شود، فرایند شهود می‌باشد. ممکن است هر کدام از این فرایندها، نتیجه‌ای متفاوت از دیگری ارائه دهند. این فرایند، در قضاوت‌ها و حل مسائل غیراخلاقی، مابین دو سیستم استدلال یا عقل و همچنین، سیستم شهود یا ضمیرناخودآگاه انسان می‌باشد. اما در



مسائل اخلاقی، می‌توان این دو فرایند را مابین ارزیابی‌های خودکار و قضاوت‌های اخلاقی خودکار مشاهده کرد (هید، ۲۰۱۳، ص ۳).

مدل شهودگرایی اجتماعی، سازگار با این نظریه علمی است و می‌تواند تبیین بهتری ارائه دهد؛ چون جایگاه استدلال در این مدل، یک جایگاه خصوصی و مربوط به خود فرد نیست، بلکه استدلال بیشتر زمانی صورت می‌گیرد که بخواهید دیگران را متقاعد کنید. در واقع، استدلال یک جایگاه مابین فردی است. با توجه به ارتباط‌هایی که (شکل نموداری) ترسیم شد، ارتباط پنج و شش، مربوط به فلاسفه و افرادی است که از شناخت بالایی برخوردارند و گرنه، عموم مردم استدلال را در ارتباط با دیگران به کار می‌برند. بنابر مدل شهودگرایی اجتماعی، به دلیل اینکه در قضاوت‌های اخلاقی ما استدلال نقش کمتری دارد، برای تبیین این فرایند دوگانه، با مشقت مواجه نخواهیم بود؛ چون که قضاوت‌های مردم بیشتر جانبدارانه است و تضادی در بین این دو فرایند، به وجود نخواهد آمد. هر دو فرایند، به صورت خودکار می‌باشند و بعکس مدل عقل‌گرایانه، استدلال آگاهانه بود (هید، ۲۰۰۱، ص ۶).

۲. مشکل استدلال‌های برانگیزاننده: این استدلال‌ها دو نوع می‌باشند: استدلال‌هایی که با انگیزه‌های ارتباطی صورت می‌گیرند؛ یعنی برای مدیریت احساسات و چگونگی تعامل با دیگران و استدلال‌هایی که با انگیزه هماهنگی، بین شناخت‌ها صورت می‌پذیرند.

آیا دستگاه قضاوت اخلاقی انسان‌ها، بدون اینکه هیچ نگرانی، نسبت به دیگران داشته باشد، کار می‌کند؟ آیا ما به نتایج تصمیمات اخلاقی‌مان، در مورد دیگران اهمیت نمی‌دهیم؟ آیا وقتی می‌خواهیم قضاوتی کنیم، در مقابل دوست و دشمن، به یکسان عمل می‌کنیم؟ مطالعات جدید بر روی نگرش، درک افراد و چگونگی اقناع آنها نشان می‌دهد که تمایل برای هماهنگی و موافقت با دیگران، بیشترین تأثیر را در قضاوت‌های اخلاقی دارد. این یافته‌ها، نشان می‌دهد که ما دوست داریم که با دوستان و متحدانمان موافقت داشته باشیم. همین مسئله موجب می‌شود تا ما در قضاوت‌هایمان از دیگران تأثیر بپذیریم. وقتی که دوست ما قضاوت اخلاقی می‌کند، قضاوت او در نگرش ما هم تأثیر می‌گذارد. این نوع تأثیرپذیری‌ها، زمانی بیشتر می‌شود که ما می‌خواهیم با این دوستان، بیشتر همراه باشیم (همان، ص ۷).

اما در مورد انگیزه‌های هماهنگی روان‌شناسان، پس از فروید، استدلال می‌کنند که عقاید انسان‌ها در حالت ترس ایجاد می‌شود. تحقیقات هید نشان می‌داد که مردم برای پرهیز از داشتن باورهای متناقض، چگونه تفکرات و طرز تفکر خود را تغییر می‌دهند. همچنین، انسان‌ها به نوعی تمایل دارند که باورهای که با نگرش‌های خودتعریفی آنها سازگارتر است، نگه دارند. وقتی باورهای ما مورد هجوم دیگران واقع می‌شود، بیشتر به دنبال حفظ این نگرش‌های خودتعریفی هستیم (همان).

نتایج تحقیقات در حوزه علوم شناختی، نشان می‌دهد که انسان‌ها در قضاوت‌های اخلاقی خود درست همانند وکیلی عمل می‌کنند که به دنبال شواهدی می‌رود که به آنها نیاز دارد؛ یعنی یک نوع کاوش جانبدارانه برای پیدا کردن استدلال و دلیل. از سان‌ها به دنبال یافتن بهترین دلیل نیستند، بلکه به دنبال دلیلی هستند که با عقایدشان سازگارتر است.

پس، بررسی استدلال‌های انگیزشی نشان می‌دهد که این یک نوع جست‌وجوی جهت‌دار برای رسیدن به یک نتیجه مقدر می‌باشد که در درجه اول، منجر به بروز یک جست‌وجوی مغرضانه در ذهن، برای حمایت شواهد می‌شود. البته، این تحقیقات نمی‌خواهد که مردم را غیرمنطقی نشان دهد، بلکه نشان می‌دهد که با در نظر گرفتن ریشه‌های هوش انسانی، عقلانیت و کمال اخلاقی و اینکه افراد به دنبال دلائل غیرجانبدارانه بروند، مطلوب نیست (همان، ص ۷).

اما راه‌حلی که شهودگرایی ارائه می‌دهد این است که این نوع فرایند استدلال کردن، فقط در شرایطی است که آدمی وقت کافی برای فکر کردن و به دنبال دلیل رفتن داشته باشد. حال آنکه در شرایط واقعی، قضاوت‌های اخلاقی ما بسیار سریع‌تر از این اتفاق می‌افتد (همان).

۳. توهم استدلال عینی: معمولاً وقتی از مردم از علل قضاوت‌های اخلاقی‌شان سؤال می‌شود، چیزهایی را به عنوان علت ذکر می‌کنند که چندان مهم نیستند و علت اصلی به حساب نمی‌آیند. نیلسون و نسبیت، این چنین توضیحات علی را به مانند ساختارهای پسینی در نظر می‌گیرند؛ یعنی وقتی از مردم علت کارشان را می‌پرسی، تازه به فکر پیدا کردن علت برای آن می‌افتند. در این حالت، آن چیزی که مردم به دنبال آن می‌گردند، در واقع علت اصلی کارشان نیست، زیرا چنین پروسه‌ای در دسترس فهم انسانی نیست. مردم به دنبال چیزی هستند که توضیح دهند که کاری که باید انجام می‌دادند، درست همان کاری است که انجام داده‌اند (هید، ۲۰۰۱، ص ۸). بنابراین، وقتی از مردم می‌پرسی چرا از فلان چیز لذت می‌بری؟ در مرحله اول، به دانش فرهنگی خود مراجعه می‌کند و اینکه چرا مردم از این چیز لذت می‌برند؛ یعنی اول دلیل انتخاب می‌شود. سپس، شواهد مناسب برای این دلیل جست‌وجو می‌شود، جست‌وجویی یک جانبه از سوی مغز برای اینکه از این شواهد پشتیبانی کند.

قضاوت‌های اخلاقی ما بر اساس دستیابی به آن شواهد و استدلال‌های ذهنی نیست؛ زیرا چنین چیزی اساساً قابل دسترسی نیست. بنابراین، اگر چنین دسترسی به ذهن، در ارزیابی‌های شهودی وجود ندارد، چگونه عمل توجیه این قضاوت‌ها صورت می‌گیرد؟

مردم این کار را به کمک نظریه‌های اخلاقی پیشینی انجام می‌دهند. نظریه‌های اخلاقی پیشینی، به مانند استخری پر از هنجارها و مؤلفه‌های فرهنگی است که کمک می‌کند تا با استفاده از آنها، رفتار سایرین را ارزیابی و نقد کنیم. پس، نظریه اخلاقی پیشین، دلایل لازم برای ستایش و تقبیح عمل را تولید می‌کند و چون در این مواقع، توجیهاتی که از سوی افراد ارائه می‌شود، خیلی نزدیک با قضاوت‌های اخلاقی‌شان است، چنین گمان می‌شود که در واقع این توجیهات، دلایل برای قضاوت‌های اخلاقی هستند. اما اگر این پرو سه را بعکس در نظر بگیریم، نتیجه قابل قبول‌تر به نظر خواهد آمد. اگر این نتیجه معکوس را گسترش دهیم، دیگر تمامی دلایل اخلاقی به عنوان یک تفسیر فرهنگی از اقوام و گروه‌ها خواهد بود (همان، ۹).

اگر استدلال‌های اخلاقی، دارای یک نوع ساختار پسینی می‌باشند که می‌خواهند شهودهای اخلاقی ما را توجیه کنند، زندگی اخلاقی ما، توسط دو نوع توهم دچار آزار و آسیب است:

الف. توهم تکان خوردن سگ: اولین توهم را می‌توان این‌هاور دانست که قضاوت‌های اخلاقی ما، به واسطه استدلال‌های اخلاقی به دست می‌آیند. به عبارت دیگر، باور به اینکه استدلال اخلاقی قضاوت‌های اخلاقی ما را هدایت می‌کند، درحالی‌که این‌گونه نیست.

ب. تکان خوردن دم سگ: ما انتظار داریم که رد استدلال‌های اخلاقی طرف مقابل، باید موجب تغییر ذهن او شخص شود. این درست مثل این است که شما با دست خودتان، دم سگی را تکان دهید و فکر کنید که این دم تکان دادن، نشان از خوشحالی سگ دارد. درحالی‌که با دست خودتان آن را تکان می‌دهید. به این کار، یک نوع واقع‌گرایی خام هم گفته می‌شود؛ یعنی مردم تصور می‌کنند که در یک بحث اخلاقی، که بر پایه ایدئولوژی و تمایلات فردی استوار است، مخالفان آنها هم، جهان را همان‌گونه که آنها می‌بینند، می‌بینند (هید، ۲۰۰۱، ص ۱۰).

بنابراین، فرض کنید که دو نفر در یک مسئله اخلاقی دو عقیده مخالف دارند، با هم بحث می‌کنند. هر دو طرف، باور دارند که موضع‌شان بر اساس استدلال‌هایی مبتنی بر واقعیت است (توهم تکان خوردن سگ). هر دو طرف حرف‌هایی می‌گویند که بهترین پشتیبانی را از موضع اخلاقی‌شان می‌کند. هر دو طرف انتظار دارند که طرف مقابل، علاقمند به دلایل او باشد (تکان دادن دم سگ). در این وضعیت، هر یک از طرفین انتظار دارند که با دلایل ارائه شده طرف مقابلشان، باید ساکت شود و عقیده آنها را بپذیرد و یا آن را درست تلقی کند. حال آنکه هیچ‌گاه این‌گونه نیست؛ چون در این چنین تقابل‌هایی، مسائل فرهنگی نقش بسیار مهمی دارد.

۴. مشکل عمل: اعمال اخلاقی بیشتر با احساسات همراه و همزمان هستند تا با استدلال اخلاقی. اینکه عمل اخلاقی، با استدلال اخلاقی ارتباط ضعیفی دارد، یافته‌ها و شواهد علمی از پردازش سریع عاطفی، هوش هیجانی و... این نظریه را تقویت می‌کند. از سوی دیگر، رابطه بسیار قوی و تنگاتنگی مابین احساسات و عمل اخلاقی وجود دارد؛ رفتارهای ناشی از نوع دوستی و همدلی، همگی بر پایه احساسات می‌باشند (همان).

### نتیجه‌گیری

از آنجایی که نظریه شهودگرایی اجتماعی، جزو نظریات جدید و کاملاً به روز، در زمینه تبیین قضاوت‌های اخلاقی است، نقد کامل آن نیاز به یک مقاله مستقل دارد. این نظریه، در کنار نقاط قوت و شواهدی که از جانب علوم تجربی دارد، بی‌اشکال از ایراد و نقد هم نیست. در اینجا اشاره‌ای به برخی نقدها می‌کنیم:

در مدل شهودگرایی اجتماعی، استدلال‌های شخصی اساس نمی‌باشند تا از طریق اهمیت استدلال، به نقد آن پرداخته شود؛ بلکه بر اساس مدل شهودگرایی اجتماعی، بیشتر قضاوت‌های اخلاقی فرایند شهودی دارد. هدف از استدلال، ارائه یک اساس جانبدارانه برای توجیه می‌باشد. پس، مدل شهودگرایی اجتماعی، برای فیلسوفان بسیار مهم است؛ زیرا اگر این تبیین به عنوان تبیینی دقیق از قضاوت‌های اخلاقی باشد، دیگر قضاوت‌های اخلاقی ما وابسته به مدارک و شواهد نخواهد بود. هیچ راهی برای حل اختلافات باقی نخواهد بود. حال آنکه به نظر می‌رسد، این‌گونه نباشد. بر طبق تبیین مدل موازنه متفکرانه از قضاوت‌های اخلاقی، همیشه اینگونه نیست که قضاوت‌های اخلاقی ما ناشی از شهودهای ما باشند، بلکه در برخی مواقع استدلال‌ها و دلایلی که شخص برای انجام کار خاصی دارد موجب تعدیل یا حتی مخالفت با شهودش می‌شود و قضاوتش مبتنی بر عقل و دلایل عقلی است، نه صرف شهود (بروکس، ۲۰۱۰، ص ۶). از سوی دیگر، این‌گونه تبیین از قضاوت‌های اخلاقی، تصمیماتی اخلاقی محدودی را شامل می‌شود؛ زیرا تصمیم‌گیری‌های اخلاقی جملگی این‌گونه نیستند که ناشی از شهودها باشند، بلکه بسیاری از آنها مبتنی بر استدلال می‌باشند (نارویز، ۲۰۰۹، ص ۱).

همواره قضاوت‌های اخلاقی ما هماهنگی و در جهت جانبدارای از عزیزانمان نیست. برخی قضاوت‌ها، به نفع دوستان و به نفع غیروستان هم هست. برای این ادعا، شاهد مثال‌ها و شواهد تجربی هم می‌توان بیان کرد (بروکس، ۲۰۱۰، ص ۱۹).

قضاوت‌های اخلاقی در شهودگرایی اجتماعی، نظیر قضاوت‌های زیبایی شناختی تلقی شده است:

سریع، بدون دردسر و شهودی. حال آنکه این حرف، با ماهیت قضاوت‌های اخلاقی مغایر است. قضاوت‌های اخلاقی که ما را به سوی تصمیمات اخلاقی سوق می‌دهند، ناشی از اخلاقیات مشترکی می‌باشند که از داشتن دانش تاریخی نسبت به اخلاق، نیازها، اهداف و موقعیت‌های جزئی تشکیل می‌شوند. درست است که برخی متخصصان اخلاق، دارای قضاوت‌ها و تصمیم‌گیریهایی سریع هستند، ولی غیرمتخصص‌ها این‌گونه نیستند (ناروایز، ۲۰۰۹، ص ۲).

محققان اخلاقی ما بین هم‌نواپی اجتماعی و داشتن اخلاق کامل، تمایز قائل هستند. همواره این‌گونه نیست که مطابق یک رسم و آیین اجتماعی عمل کردن، لازمه‌ای برای داشتن اخلاق کامل محسوب شده باشد. اما در شهودگرایی اجتماعی، یک شخصی که کاملاً جذب فرهنگی خاص شده، دارای فضیلت می‌باشد (همان، ص ۴). سرانجام اینکه، نظریه هاید، هیچ قرینه‌ای دال بر اینکه چه نوع شهودی می‌تواند اشتباه تلقی شود، ارائه نمی‌دهد (همان، ص ۴). پس چگونه شهودگرایی اجتماعی، می‌تواند در مورد خوبی و بدی موارد خاص حکم کند.

به نظر می‌رسد، برای نقد بهتر این نظریه، باید در روابط شش‌گانه‌ای که هاید ادعا کرده است، اشکال وارد کرد. اینکه آیا به صرف این ادعا که پروسه استدلال کردن مشقت دارد، آیا می‌توان نقش استدلال را در قضاوت‌های اخلاقی نادیده گرفت؟

- Antti Kauppinen, 2008, Essays in PhilosophicalMoral Psychology; Department of Social and Moral Philosophy.
- Darcia Narvaez, 2009, The Social Intuitionist Model: Some Counter-Intuitions,University of Notre Dame.
- Frijda, N, 1986, The emotions. Cambridge, England: Cambridge University Press.
- John M, 2010, Doris and the Moral Psychology Research Group: The Moral Psychology Handbook, Published in the United States by Oxford University Press Inc, New York, First published.
- Jonathan Haidt, 2001, The Emotional Dog and Its Rational Tail: A Social Intuitionist Approach to Moral Judgment, Copyright by the American Psychological Association, University of Virginia.
- Jonathan Haidt, 2008, Morality, Department of Psychology, University of Virginia.
- Jonathan Haidt, 2013, "The Emotional Dog and Its Rational Tail: A Social Intuitionist Approach to Moral Judgment.
- Karen L, 2012, Rich: Intruduction to Ethics;<http://go.joblearning.com/butts>.
- Kohlberg. L, et al, 1983, Moral stages: A current formulation and a response to critics. Basel, Switzerland: Karger.
- Monica Bucciarelli: The psychology of moral reasoning. Department of Psychology Princeton University; P. O. Box 9 (Siltavuorenpenger 20 A) 00014 University of Helsinki; Finland 2008
- Skinner, B. F, ۱۹۷۱, Beyond freedom and dignity, New York, Knopf.
- Solomon, R. C, 1993, The philosophy of emotions. In M. Lewis & J.Haviland (Eds.), Handbook of emotions (pp. 3-15). New York: Guilford Press.
- Thom Brooks, Palgrave:( August 12, 2010), BIAS and REASONING: HAIDT'S THEORY OF MORAL JUDGMENT, New York University.